

متن پرسش

بسم الله الرحمن الرحيم سلام بر استاد بزرگوار و زحمات فراوانی که متحمل می شوید. اعیاد شعبانیه را تبریک گفته و وصول به فیوضات مخفیه این ماه را برای شما آرزومندم. توفیقی شد جزوه «عرفان اسلامی و روحیه‌ی تمدن سازی عارفان؛ دغدغه‌ی اجتماعی عرفای نجف» را مطالعه کردم. در برخی موارد در حاشیه جزوه اشکالاتی به نظرم می رسید که هنوز بحث واضح نشده است را یادداشت می کردم. هر چند که برخی سوالاتی که پیش آمد را تا حدی خودم برایش جواب دارم اما خواستم این سوالات را با حضرتعالی مطرح کنم تا راهنمایی لازم را بفرمایید. ابتدا خلاصه و نکات مهم جزوه را می نویسم که ببینید برداشت من درست بوده است و بعد سوالات را مطرح می کنم. البته باید تذکر دهم چون سوالات در حین مطالعه به ذهنم می رسد لذا سوالات را در کنار متن جزوه مطرح می کنم و نیز ممکن است سوالات به نوعی تکراری باشد اما چون هر کدام نکته ای را مد نظر داشته است و از زاویه ای خاص سوال پرسیده شده است لذا همه سوالات را می آورم تا حضرتعالی با مطالعه همه سوالات فضای حاکم بر ذهنیت بنده را درک کنید و بر آن اساس جواب دهید. با تشکر فراوان از شما. التماس دعا خلاصه جزوه: به نظرم کل این جزوه را می توان در نکات زیر خلاصه کرد: • جایگاه والای مکتب نجف نزد رهبر انقلاب: «... مهم این است که این حرکت عظیم سلوکی و ریاضتی را نه با طرق من در آوردی و تحلیلی - مثل بعضی از سلسله‌ها و دکان‌های تصوف و عرفان و مانند این‌ها - بلکه صرفاً از طریق شرع مقدس آن هم با خُبْرَوِیَّت بالا به دست آوردند...» • حضور تاریخی عارفان حقیقی و عدم انزوا در جامعه • عرفان مکتبی در کنار فقاہت نیست بلکه عرفان نگاه خاص الخاص است به اسلام (عرفان شیعی فقاہتی) اصلی‌ترین تفاوت این مکتب عرفانی با سایر مکاتب، در آن است که غرض از سیر و سلوک را فقط رسیدن به نهایت درجه‌ی عبودیت و بندگی می‌داند، که ملازم با معرفت خداوند متعال به نحو ممکن است. توجه ملاصدرا که مقابل فقها ننشیند و لذا علامه مجلسی در شرح روایات به ملاصدرا نظر دارد هرچند که همفکر او نیست. • توجه عرفای نجف به مکتب محی الدین در بروز علمی معارف تشیع. • حضور تاریخی مکتب نجف بر اساس ظهور غیبی اراده خدا در جریان شروع این مکتب بدست مولا قلی جولا و بعد مرحوم شوشتری • حضور اراده غیبی الهی در آن موقف تاریخی جهت مبارزه با ظلمات مدرنیته • اراده روح اسلامی عرفا به نزدیکتر شدن به اسلام • تشکیل جامعه توحیدی و تمدن اسلامی، جهت تحقق حقیقت توحید، مد نظر عارف است • دینداری حقیقی و عبودیت حقیقی در بستر جامعه شکل می گیرد و اینکه باید از طریق یک جمع مومنانه به سمت حق حرکت کرد(واعتصموا بحبل الله جميعا) چرا که حیات توحیدی و رجوع به حق با جمع مومنان محقق

می شود. • دفاع مقدس ما هم ادامه روحیه تمدن سازی عرفای نجف است • حضرت حق در هر زمانه ای به یک اسمی تجلی می کند و هنر عارف واقعی این است که در زمانه خود بفهمد حضرت حق بر اساس کدام اسم تجلی کرده است و بر طبق آن در زمانه خود عمل کند و خود را در مسیر این تقدیر و اراده الهی قرار دهد که همین باعث شور و شوق عارف می شود. • عرفای نجف بخاطر توجه به تقدیرات زمانه سعی کردند که مکتب عرفانی جدای از مکتب فقهی نشود تا بتواند آن تاریخ را جلو ببرد. • عارف بر اساس قاعده فوق همیشه در تاریخ زمانه خود به سر می برد و لذا همانطور که عرفای نجف در تاریخ خود سعی کردند عرفان با تفقه جدا نشوند رزمندگان دوران جنگ هم متوجه شروع تاریخ جدید بعد از انقلاب شدند و می دانستند که باید خود را به دست امام خمینی بدهند و لذا این چنین شورآفرینی کردند و به فنای ذاتی رسیدند. • اگر مرحوم قاضی هم در دوران جنگ بودند حتما می رفتند جبهه. • تا یک حیات اجتماعی توحیدی را به افراد پیشنهاد نکنیم، عرفان به معنای اعتصام به حبل الله است معنا پیدا نمی کند. باید ثابت کرد بدون حیات اجتماعی، عرفان بر قلبها ظهور نمی کند - هرچند در هر تاریخی شکل حیات اجتماعی متفاوت است وگرنه تصور آن که می توان در یک حیات فردی به عرفان واقعی رسید، باز تأکید می کنم یک توهم عقیم و بی نتیجه است. • اعتصام به حق در زمانه ما از طریق انقلاب اسلامی رخ می دهد و رجوع و سلوک ما به سمت خدا تنها از طریق انقلاب است. • حیات دینی عرفای بزرگ ما در راستای حضور تاریخی زمانه‌ی خود، در ازای یک حیات تاریخی بزرگ‌تر یعنی تحقق ظهور مهدی (عج) گرفته است ما نیز باید بحث‌های عرفانی را در راستای فهم و تحقق آن هدف معنا کنیم. • تمام حرکات و گفتار امام خمینی (ره) را هم باید در راستای حضور در حیات تاریخی معنا شود لذا حتی تفسیر سوره حمد ایشان را باید اینگونه دید که ایشان احساس کردند برای تمدن اسلامی در این زمانه باید این معارف را به صورت عمومی مطرح کرد. • انقلابی الهی در ذیل وجود مقدس حضرت مهدی (عج) انجام شده که سیر آن از آدم شروع و به انقلاب مهدی می‌رسد و ما باید در این انقلاب و در این تاریخ برای اینکه خودمان حیات دینی مناسبی را دنبال کنیم، حیاتی انقلابی داشته باشیم و در چنین فضایی عرفان را دنبال کنیم تا به شور و شوق عرفای سلف برسیم وگرنه با فلسفه و عرفان مرده روبه‌رو خواهیم شد. • عرفای بزرگ مواظب بودند تا یک گروه و فرقه نشوند و فقه در مقابل عرفان قلمداد نشود وگرنه اعتصام به حبل الله به صورت جماعت از دست‌شان می‌رفت و عملاً حاجت دشمن برآورده می‌شد که عرفا را از اسلام جدا کنند. • سیر در مراتب توحیدی بالاتر، انسان را از فعالیت‌های منطقی اجتماعی خارج نمی‌کند، بلکه سالک را از فعالیت‌های پوچ که توهم‌ها منجر به آنها شده است باز می‌دارد. • عرفای بزرگ متوجه شده اند که برای بنای تمدن اسلامی اخلاق و عقاید هم لازم داریم که نباید از آن غفلت کرد و لذا خود را وقف برآورده شدن این نیاز کردند. سوالات: ۱. در قسمتی از جزوه فرمودید: آنچه می‌توان از ظهور تاریخی مکتب عرفانی نجف فهمید حضور اراده‌ی غیبیه‌ی الهی است که باید آن مکتب در آن مقطع وارد تاریخ ما می‌شد تا شرایط جدیدی که در عالم به وجود آمده بود با تغذیه‌ی خاص معنوی و عرفانی همراه باشد و پا به

پای حضور ظلمات مدرنیته در عالم، این مکتب عرفانی به صحنه بیاید و مانع از آن شود که معنویت به حاشیه رود. حال سوال این است: واقعا چرا باید خداوند برای حفظ دینش اینگونه اراده غیبی را بیاورد چرا این معارف و دستورات به تفصیل در خود سخنان اهل بیت (ع) نیامده بود تا دیگر شبهه و تفرقه ای در بین نباشد که این دستورات را از خودشان در آورده اند. واقعا چرا این دین شناسی عمیق که ابن عربی و ملاصدرا و دیگر بزرگان می گویند را در دستورات دینی در نگاه اولیه نمی یابیم؟ اگر شرایط تاریخی عرفای نجف مقابله با ظلمات مدرنیته بود این مقابله چگونه صورت گرفت و اساسا سلوک عرفانی آنها چگونه منجر به مقابله با این ظلمات شد؟ در زمانه امروز و بعد از انقلاب هم به نظر می رسد که هنوز این ظلمات حاکم هستند و لذا هنوز هم مقابله با این ظلمات را داریم لذا نباید شرایط تاریخی ما با عرفای نجف به این لحاظ فرقی کرده باشد. اگر این استدلال درست باشد تفاوت سلوک رزمندگان با عرفای نجف در چه چیزی خواهد بود؟ ۲. در صفحه ۱۳ می فرمایید که روحیه عرفانی عرفای نجف و مرحوم قاضی در انقلاب و جنگ نقش داشته است. اما این ادعا خیلی ملموس نیست و باید ارتباط آن مشخص شود چرا که آن چیزی که از سیره این بزرگان معروف است رسیدگی به شاگردان است و کار آنچنانی برای جامعه ندارند. در واقع چه روحیه ای از عرفای نجف به رزمندگان جنگ منتقل شده است و چگونه منتقل شده است؟ ۳. در صفحه ۱۴ هم می گویند که عرفای نجف دنبال نظام سازی بودند اما باید به صورت مصداقی و یا حداقل جریانی مشخص شود که چگونه مکتب نجف دنبال نظام سازی بوده است. اصلا چرا این بزرگان که حیات اجتماعی توحیدی داشتند نتوانستند مثل امام خمینی (ره) عمل کنند. و حتی چرا بعد از شروع نهضت نتوانستند همراهی خوبی با انقلاب امام بکنند؟ ۴. می فرمایید «اصل عرفان درک تقدیری شرایط تاریخی هر زمان و خود را در دل آن تقدیر قرار دادن است» آیا این مطلب باعث نمی شود که ما یک راه و روش ثابت برای سلوک نداشته باشیم و بگوییم که بسته به زمانه سلوکها متفاوت می شود که البته این قابل قبول است اما در آن صورت دیگر مثلا روش علامه قاضی در این زمانه کارساز نباید باشد و بلکه تنها سلوک امروز مشابه سلوک شهدا است. در حالیکه خود حضرت عالی جاهای مختلف به دستورات سلوک علامه قاضی استناد می کند. جمع سلوک شهدا با روش علامه قاضی چیست؟ آیا شهدا ادامه سلوک عرفای نجف اند یا یک سلوک جداگانه ای براساس شرایط تاریخی خودشان دارند؟ ۵. در اواخر جزوه باز اشاره می کنید که باید به شور و شوق عرفای سلف برسیم. آخرش مشخص نشد که عرفان عرفای سلف را عینا دریافت کنیم و در عین حال انقلاب را هم داشته باشیم یا اینکه نوعی عرفان دیگری باید به صحنه بیاید یا تلفیق عرفان و انقلاب است که باز دقیقا ماهیتش مشخص نیست. متوجه شرایط جدید می شویم و اینکه باید سلوکی متفاوت باشد را هم متوجه می شویم اما نسبت عرفان و سلوک با انقلاب مشخص نیست. شما از یک طرف عرفان غیر انقلابی را قبول ندارید که درست است و از طرفی می گویند عرفای قبل همه در شرایط تاریخی خود درست زندگی کرده اند. تطبیق در زمان حاضر چیست؟ آیا تطبیقش این است که مثلا رزمندگان در جبهه ها به مقاماتی رسیدند یا اینکه در غیر فضای جبهه و در همین

شرایط کنونی باید دقیقا چه کرد؟ آیا دنبال استاد و مسائل سلوکی باید رفت یا اینکه فقط دل به انقلاب داده و هر آنچه که خود متوجه می شویم را عمل کنیم؟ ۶. در یکی از پرسش و پاسخها از آیت الله شجاعی مثال می زنید که به حکم وظیفه کار اخلاقی و عرفانی را بر اجرایی ترجیح داده اند که این موضوع باعث شد من این متن را در کنار این پرسش بنویسم: حقیقتش سخنان حضرت استاد دو پهلو جلوه می کند از یک طرف مثال رزمندگان زده می شود که در این تاریخ نوع دیگری سلوک کردند و ما هم باید به این نوع سلوک راه یابیم که نتیجه اش این می شود که سلوک اساتید عرفانی که دستورات خاصی را می دهند ضرورتی ندارد و از طرفی کار مثل آیت الله شجاعی را تحسین می کنید که بیشتر ناظر به همان سلوک عرفای نجف است واقعا انسان می ماند که در مقام عمل چه باید بکند؟ آیا برویم و اساتیدی که هستند را پیدا کنیم و مثل همان مسیر برویم و البته نظر به انقلاب هم داشته باشیم یا اینکه دست از این عرفان بازی به نظر برخی برداشته و کمک کار انقلاب باشیم؟ ممکن است بگویید این هر دو با هم قابل جمع اند اما حقیقتش این است که اگر بخواهیم برای انقلاب کار کنیم آنقدر کار هست که دیگر وقتی برای این دستورات و سلوکها باقی نمی ماند و از طرفی این سلوکها نیازمند وقت اینچنین و خلوتها و ... هستند (مثلا خودم نزد یکی از بهترین و نزدیکترین شاگردان مرحوم پهلوانی رفتم ایشان گفتند که در راه سلوک گاهی باید روزی بیش از ۳ ساعت وقت بگذارید که این در شرایطی است که ما الان آنقدر برای کارهای علمی و عملی که به عقیده خودمان در راستای انقلاب است وقت کم داریم که به زحمت یک ساعت می توانیم خالی کنیم) ۷. در قسمتی از جزوه می فرمایید که ابن عربی هم متوجه حضور تاریخی خود شده است اما در جلسات عرفان (فکر کنم جلسه ۱۶ یا ۱۷) فرمودید که محی الدین محال است به این مرتبت برسد چرا که نظر به جامعه توحیدی نداشته و به صورت فردی نگاه می کرده است (نقل به مضمون) **إن شاء الله** با راهنماییهای شما بتوانیم راه کار عملی برای سلوک انقلابی در زمانه حاضر را پیدا کرده و به دیگران هم گوشزد کنیم.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: عنایت داشته باشید هرگز نمی توانید جواب این سؤالات خود را با خواندن یک جزوه به دست آورید و هیچ نویسنده ای هم همه ی اصول موضوعیه ی سخن خود را در یک نوشته مطرح نمی کند و سپس نتیجه بگیرد. بسیاری از مبانی این جزوه در دو کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی» رضوان الله تعالی علیه و «امام خمینی» رضوان الله تعالی علیه و سلوک در تقدیر توحیدی زمانه» مطرح است و آن هم تازه در صورتی قابل استفاده خواهد بود که با نگاه وجودی به آن متون رجوع شود و نه با نگاه مفهومی و به دست آوردن علم حصولی. مخاطبان این جزوه طلبه هایی بودند که مبانی را می شناختند. از طرفی مگر مطالبی که ملاصدرا و ابن عربی می گویند بر اساس همان آیات و روایاتی نیست که بدان استناد می نمایند؟ و مگر روایات ما نمی گوید قرآن هفتصد بطن دارد؟ علامه طباطبایی در کتاب «رسالة الولاية» با دقت تمام نشان می دهند که این خود دین است با ابعاد

مختلف، نه آن که عرفا و حکما چیزی بر دین افزوده باشند. از طرفی بنده معتقدم بهترین کار در رابطه با مطالعه‌ی چنین کتاب‌ها و جزوات آن است که تلاش کنید خودتان جواب سؤالاتتان را از فضای متون به دست آورید نه این که با اندک مجهولی که پیدا می‌کنید سریعاً یک سؤال برای خود ایجاد کنید و متوقف شوید. در این رابطه و در رابطه با این متون مولوی می‌گوید:

وآن خیال چون صدف دیوار او
ابر تابِ آفتابش مشود

چون گهر در بحر گوید بحر کو
گفتن آن کو، حجابش مشود

با این همه اگر احساس کنید نمی‌توانید با متن ارتباط پیدا کنید و اشارات متن شما را معطوف به نکته‌ای نمی‌کند سعی کنید وقتتان را در مسیر دیگری صرف کنید. بنده در مورد خودم هم این طور بوده که اگر می‌خواستم با اندک سؤالی که این نوع متون برایم پیش می‌آورد سؤال برای خود ایجاد کنم بسیاری از این گونه کتاب‌ها را مطالعه نکرده بود! حتی فکر کنم قرآن هم نمی‌توانستم بخوانم. باید تلاش کرد بیش از آن که به مفاهیم جملات نظر شود به جایگاه و اشارات آن‌ها نظر نمایید مثل این که در مورد آیت الله شجاعی در رابطه با عرایض بنده در آن جزوه طوری با سؤال روبه‌رو شده‌اید که می‌فرمایید نتوانستید موضوع را با نظر به حرکات رزمندگان جمع کنید، در حالی که وقتی ملاحظه کنید آیت الله شجاعی متوجه شدند باید برای ادامه‌ی انقلاب زیربنای یک کار اخلاقی و سلوکی را شکل دهند تا رسالت خود را در این تاریخ انجام دهند، دیگر جنابعالی نتیجه نمی‌گیرید که سخن دو پهلویی در کار است بلکه موضوع «مداد العلماء افضل من دماء الشهداء» پیش می‌آید. متونی در دست تهیه است که إن شاء الله بعد از آن دو کتاب می‌تواند کمک‌کار باشد. در هر صورت سخت معتقدم تاریخی شروع شده است که ما برای ادامه‌ی حیات دینی در این ظلمات غلیظ دنیای مدرن باید نگاه عرفانی را در سطح عموم به میان آورد و بر قله‌ی خدمات عرفای گذشته در جاده‌ای که حضرت امام روح الله «رضوان الله تعالی علیه» گشوده‌اند، کار را جلو برد و زیرساخت‌های فکری این نوع ورود را باید فراهم نمود. موفق باشید